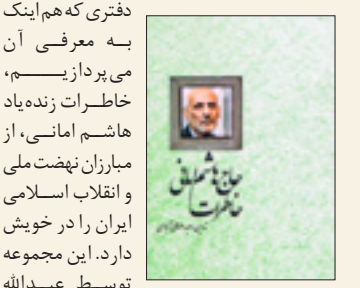


پیش‌خواران

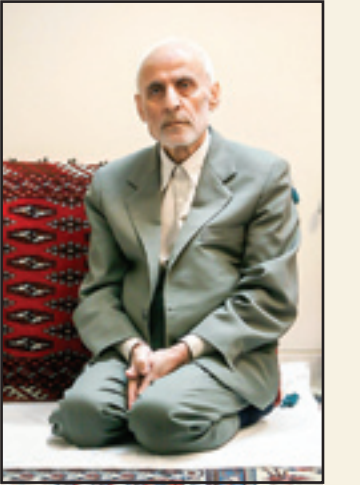
نهضت ملی و انقلاب اسلامی در آینه خاطرات زنده‌یاد هاشم امانی مبارزات به روایت یکی از پیشکسوتان مبارزه

■ احمد رضا صدری



دکتر ی که هم اینک به معرفی آن خاطرات زنده‌یاد هاشم امانی، از مبارزان نهضت ملی و انقلاب اسلامی ایران را در خویش و انقلاب کرده است.

علی‌آبادی تدوین شده و مرکز اسناد انقلاب اسلامی نیز آن را منتشر کرده است. ناشر در مقدمه این روایات، در باب مختصات آن چنین می‌نویسد: «انقلاب اسلامی ایران از معدود انقلاب‌هایی است که در دوران معاصر، نام خود را در جهان به ثبت رساند. این انقلاب که در نوع خود منحصر‌به‌فرد است، تئوری‌های همه‌نظریه‌پردازان را در خصوص دلایل ایجاد یک انقلاب به چالش کشاند و توجه همگان را به درک بیشتر ماهیت آن معطوف کرد. برای رسیدن به دلایل ایجاد هر انقلابی، بررسی و فهم‌همه‌جانبه رویدادها و پدیده‌های آن لازم و یکی از راه‌های آن، ثبت خاطرات و بررسی افکار و اعمال افرادی است که در متن حادثه بودند. پدر امانی‌ها، حاج احمد امانی همدانی که فرد روحانی و در حد اجتهاد بود، در دوره رضاشاه به علت مقاومت‌هایش در برابر اقدامات ضدمذهبی وی، مجبور به خلع لباس شد. نتیجه تربیت صحیح، همراهی پسران وی با گروه‌های مبارز دینی پس از سقوط رضاشاه ماند؛ جمعیت فدائیان اسلام، مجمع مسلمانان و گروه شیعیان بود. با آغاز نهضت امام خمینی، ایشان به فعالیت در هیئت‌های مؤتلفه اسلامی مشغول شدند. حضور همزمان سه نفر از پسران حاج‌احمد امانی در کادر مرکزی هیئت مؤتلفه، اهمیت بررسی و ثبت خاطرات تک‌تک اعضای این خانواده را در مبارزه علیه رژیم پیشتر می‌نمایاند. حاج هاشم امانی یکی از اشخاصی بود که به‌عنوان یک بازاری مذهبی، در مبارزات سیاسی و مسلحانه علیه رژیم



زنده‌یاد هاشم امانی

پهلوی فعالیت داشت.

این خاطرات بر مبنای چندین مرحله مصاحبه مستقیم با راری، طی سال‌های ۱۳۸۵–۱۳۸۰ به صورت مصاحبه عیناً پیاده و تنظیم شد، سپس متن خاطرات با رعایت اصل امتداری، در ۱۱ فصل تنظیم و تدوین شد. در فصل اول، به خانواده و تحصیلات حاج هاشم امانی و خانواده‌اش پرداخته شده است. در فصل دوم سعی شد، به فعالیت‌های سیاسی–اجتماعی دوران بعد از رضاشاه و نحوه وارد شدن ایشان به فعالیت‌های سیاسی و عضویت هم‌زمان در جمعیت فدائیان اسلام و مجمع مسلمانان مجاهد و اقدامات این دو گروه علیه رژیم پرداخته شود. در فصل سوم جریان ملی شدن صنعت نفت، تعاملات و اختلافات فدائیان اسلام، جریان آیت‌الله کاشانی و جبهه ملی بررسی شده است. فصل چهارم به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، دلایل انفعال مردم نسبت به این قضیه، اقدامات فدائیان اسلام، دستگیری و شهادت رهبران آنها پرداخته است. در فصل پنجم راری به اخلاق و خصوصیات نواب صفوی، اقدامات اجتماعی فدائیان اسلام و دلایل اعدام‌های انقلابی آنها می‌پردازد. نهضت امام خمینی، چگونگی تشکیل هیئت‌های مؤتلفه اسلامی و تشکیلات آن در فصل ششم بررسی شده است. در فصل هفتم راری به قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، دستگیری و تبعید حضرت امام در سال ۱۳۴۳ می‌پردازد. در فصل هشتم واکنش هیئت‌های مؤتلفه نسبت به این قضیه، اقدام به‌اعدام انقلابی حسنعلی منصور، نخست‌وزیر وقت توسط هیئت و روایات و ویژگی‌های حاج صادق امانی و دیگر اعضای تیم پرداخته شده است، ضمن اینکه به شیوه دستگیری اعضای تیم اعدام انقلابی منصور، داد‌گاهی شدن آنها و صدور حکم متهمان اشاراتی شده است. در فصل نهم راری سعی کرده است نحوه سپری کردن دوران زندان در زندان‌های مختلف و حوادث آن ایام را تشریح کند.»

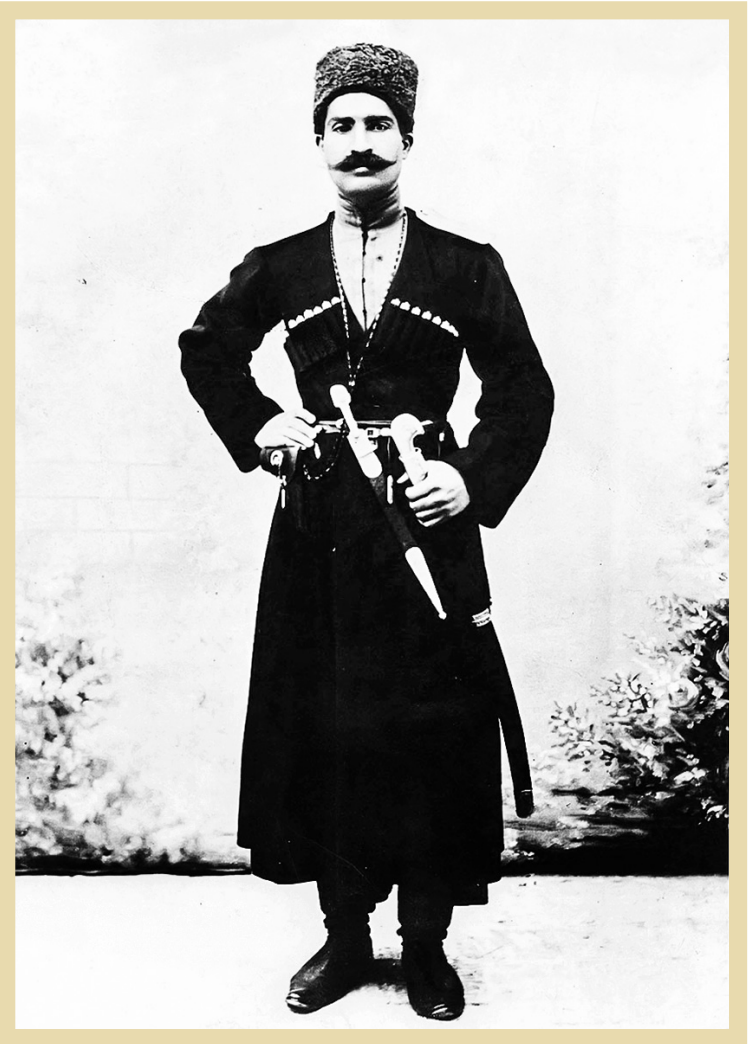
■ **علی احمدی‌فراهانی**

شاید بسا جوانان و بی‌خبران از تاریخ، یاددینن وقایع سال اخیر گمان یرند که بیادینگان و برکشیدگان آنان، به تازگی برای بر آوردن نیات خویش، خشونت بدون سزور را برگزیده‌اند. در حالی که این پدیده، پیشینه‌های طولانی دارد و در عمر ما، رضاخان یکی از نمادهای شاخص آن به‌شمار می‌رود. مقال پی آمده در صدد است خشونت برای ساختار شکنی را در رفتار قزاق بی‌بگیرد. امید آنکه علاقه‌مندان را مقید و مقبول آید.

■ **فرومایه‌ای که طمع انگلستان را برانگیخت!**

شاید برای آغاز این مقال، توصیف رضاخان از سوی سفارت انگلستان در ایران، مفید و راهگشا باشد. شایان ذکر است نکات پی آمده از سوی نماینده دولتی به نگارش درمی آید که خود قزاق را شناخته و برکشیده است! بخش‌هایی از گزارش که در اثر «یادداشت‌های سیاسی ایران»، نگاشته آرم، بارل، جلد دهم، بخش اول، ترجمه افشار امیری آمده، از این قرار است:

«در حدود سال ۱۸۷۳ زاده شد. خانواده‌اش اهل سوادکوه مازندران بودند. پدرش ایرانی و مادرش اصلیتی قفقازی داشت. بعد از آنکه روس‌ها بر اساس معاهده ترکمنچای، بخش‌هایی از قفقاز را از ایران جدا کردند، اجداد مادری رضاشاه به ایران پناهنده شدند. در ۵ سالگی به بریگاد قزاق پیوست و به عنوان اصطلبل دار، مشغول کار شد. مدارج نظامی را در بریگاد قزاق طی کرد و به علت شجاعت و بی‌پروایی‌اش، مورد تأیید مریدبان روس در این بریگاد قرار گرفت... او محبوبیت نداره، اما همه از او هراس دارند که البته در یک کشور شرقی امتیاز بزرگی محسوب می‌شود. فرد ریاضاتی است و کلی‌بافی و دورویی را سلاح‌های مناسبی تلقی می‌کند. رفتارش به گونه‌ای است که محبوبیتی نزد زبردستانش پیدا نکرده و نمی‌تواند روی وفاداری آنها در شرایط سخت حساب کند. از سال ۱۹۲۰ به بعد، وزیر دربار دسترسبی به شاه را بیش‌از پیش مشکل کرده است. همین مسئله باعث شده است شاه کمتر از افکار عمومی جامعه مطلع باشد. رضاشاه فردی حریص و مال‌اندوز است و تمام ابزارهای کسب پول و ملک را به کار می‌برد. تریاک و مشروبات الکلی مصرف می‌کند. از هنگامی که شاه شده است، جاق تر و پف‌کرده‌تر شده است. زبردستانش از لحن و رفتار خشونت‌آمیز رضاشاه، هراس دارند. باین‌حال، خود وی نیز همواره می‌ترسد. گفته می‌شود رضاشاه هیچ‌گاه بدون آنکه چند قبضه سلاح در دسترس داشته باشد، نمی‌خوابد و گاهی اوقات از خواب می‌جهد و یکی از این سلاح‌ها را به دست می‌گیرد. نسبت به تمام کسانی که مظنون به توطئه‌چینی علیه وی هستند، بی‌رحم است. صرف مظنون شدن



«رضاخان» نمادی از خشونت برای ساختار شکنی

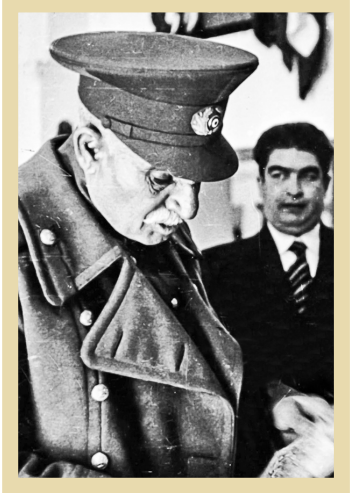
اصطبل‌داری

که جز وحشت‌آفرینی نمی‌دانست

وی به یک فرد کافی است که آن فرد به حبس ابد یا حتی مرگ محکوم شود... رضا در سن ۶۱سالگی، هنوز پرنرزی است و قدرت‌ش بیش‌از پیش شده است. تیمورتاش را برکنار و رئیس بختیاری‌ها را دستگیر کرده است. دخالت‌های شخصی وی در تمام دستگاه‌های دولتی، همچنان ادامه دارد. طرح ساخت جاده جدیدی که از دره چالوس به البرز منتهی می‌شود با هزینه‌های بسیار، دستاوردی ندارد. صرف هزینه‌های بسیار برای راه‌آهن سراسری ایران نیز همچنان ادامه دارد. عطش وی به دستیابی به زمین‌های بیشتر هنوز فروکش نکرده است...»

■ **تطمیلی کامل مشروطیت با مسندنشینی قزاق**

بی‌تردید اولین و مهم‌ترین تأثیر کودتای رضاخان، تطمیلی نهاد بااساس مشروطیت قلمداد می‌شود که ملت آن را در پی تلاش‌های فراوان خویش مستحق ساخته بود. از آن پس مجلس که شاخص‌ترین جلوه مردم‌سالاری به‌شمار می‌رفت، با بخشنامه‌های عبدالحسین تیمورتاش و امثال او برقرار می‌شد و



رضاخان

دکتر مظفر نامدار: «**رضاشاه خودش تصمیم‌گیر نبود. برای او تصمیم می‌گرفتند و او باید به ناچار آن کارها را انجام می‌داد. رضاخان مأموریت داشت تا حرمت تمام نمادهای دینی را بشکند. برایش مهم نبود که روش اجرا چگونه باشد؟ خواه از طریق خشونت، خواه با زور و سر نیزه و کشیدن چادر از سر زنان. تنها چیزی که برای او اهمیت داشت، اجرای مأموریتی بود که به او محول شده بود...**»

تاریخ

کفسد کو٬ ۸۸۹۸۴۲۷

در **رضاخان** در دوران فرماندهی گروهان ۶۰ تیر می‌شود **رضاشاه** هیچ‌گاه بدون **آنکه چند قبضه سلاح در دسترس داشته باشد، نمی‌خوابد و گاهی اوقات از خواب می‌جهد و یکی از این سلاح‌ها را به دست می‌گیرد. نسبت به تمام کسانی که مظنون به توطئه‌چینی علیه وی هستند، بی‌رحم است. صرف مظنون شدن وی به یک فرد کافی است که آن فرد به حبس ابد یا حتی مرگ محکوم شود. دخالت‌های شخصی وی در تمام دستگاه‌های دولتی، همچنان ادامه دار...**»

گزارش سفارت انگلستان: «**گفته می‌شود رضاشاه هیچ‌گاه بدون آنکه چند قبضه سلاح در دسترس داشته باشد، نمی‌خوابد و گاهی اوقات از خواب می‌جهد و یکی از این سلاح‌ها را به دست می‌گیرد. نسبت به تمام کسانی که مظنون به توطئه‌چینی علیه وی هستند، بی‌رحم است. صرف مظنون شدن وی به یک فرد کافی است که آن فرد به حبس ابد یا حتی مرگ محکوم شود. دخالت‌های شخصی وی در تمام دستگاه‌های دولتی، همچنان ادامه دار...**»

گزارش سفارت انگلیسی ها – که مینسرخ نظم سسکولار بودند- مأموریت داشت مراجع قدرت و اقتدار تاریخی در ایران را از داشته؛ یکی روحانیون و دیگری ایلات. کسانی که برای رضاخان برنامه‌ریزی می‌کردند، بیشترین تلاش خود را برای از بین بردن این مراجع قدرت به کار بردند. ابتدا ایلات را سرکوب کردند، اما وقتنی به مذهب رسیدند، متوجه شدند کار سخت و سنگین است. ملت مسلمان ایران و روحانیت، به همین راحتی تن به حذف و سکوت نمی‌دادند، بنابراین قبل از اینکه به هسته‌های تاریخی، فرهنگی و ارزشی ایران تهاجم کنند، سراغ شکل ظاهری مردم رفتند که یکی از جنبه‌های آن، تغییر لباس مردان

و مسئله حجاب زنان بود... رضاشاه خودش تصمیم‌گیر نبود. برای او تصمیم می‌گرفتند و او باید به ناچار آن کارها را انجام می‌داد. رضاخان مأموریت داشت تا حرمت تمام نمادهای دینی را بشکند. برایش مهم نبود که روش اجرا چگونه باشد؟ خواه از طریق خشونت، خواه با زور و سر نیزه و کشیدن چادر از سر زنان. تنها چیزی که برای او اهمیت داشت، اجرای مأموریتی بود که به او محول شده بود. اگر انجام نمی‌داد پیدا و پنجهان هیئت حاکمه بریتانیا (بالاصح با نظر مساعد وزارت دریداری و مستعمرات و مدام کشورهای خارجی (در درجه اول انگلستان و روسیه تزاری)، مشکلات و گرفتاری‌های فراوانی را از سر گذرانده بود، بسا بحران‌های شدیدتر و جبران‌ناپذیرتری مواجه ساخت. اگر چه سختگیری و فشار روزافزون بر نهادهای شخصیت‌ها و دستاوردهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مشروطه، از همان فردای روز کودتا، آغاز شده و ادامه یافت، اما با انقراض شبه‌قانونی سلسله قاجاریه و نشاندن رضاخان سردار سپه در مقام سلطنت ایران که در واقع کودتایی مضاعف علیه مشروطه و قانون اساسی آن محسوب می‌شد، در ابتدای آن که چندان هم تدریجی نبود، مشروطیت و سیاست‌ورزی مردمسالارانه پارلمانی در چارچوب قانون اساسی، از عرصه سیاسی و اجتماعی ایران رخت برپست. هر چند در دوره ۱۶ساله حکمرانی سرکوبگرانه رضاشاه، نهاد، دستاورد و بلکه نماد اصلی تیرانداختند که ۲۸نفر کشته شدند. شب که صبح شد باز لچاره زیادت‌تر شد. تلگراف کردند از شهرهایی برای شاه حسین قلی‌زاده‌بیت سرهنگ‌دو رئیس شهر بانی. پهلوی دستور داد که مردم را هر طور که هست بیرون و مسجد را خراب کنند، مسجد می‌سازم از اولی بهتر. به رئیس نظمیه اینجا گفت اینجا را، برای روز پنج‌شنبه و جمعه ۲۰نفر از ما را (هشت پلیس و ۲ نظامی، یک سرهنگ و یک سرپاسبان یک و یک ستوان یکم و یک گروهبان یکم) مأمور کردند رفتیم به مسجد، وقتی رسیدیم به مسجد دیدیم همه نشسته‌اند و شیخ بهلول هم بالای منبر موعظه می‌کند. ساعت ۱۲ شب وارد مسجد شدیم. بهلول داشت صحبت می‌کرد. سه چهار نفر هم مثل نواب احتشام و بحر العلوم و حسن اردکانی و حاج سیدابوالحسن افغانی می‌حاضر نشسته بودند. یک دفعه تیراندازی شروع شد و تمام مردم حرکت کردند. ایرج مطبوعی به ما گفت فرار کنید. من به صحن آمدم و تو از صحن نو به دم بست پایین خیابان جلوی گراز سعادت رفتیم. صدای تیر در مسجد بلند شد و تک‌تک بود و بعد پرزور شد و ما رفتیم جلوی دارلسیاده. در را از تو شکستند. آن وقت از در شکسته من با دو نفر وظیفه آن طرف

ملی، به سرعت کاهش یافته و بلکه به حد هیچ تنزل پیدا کرد. به عبارت روشن‌تر، کسانی که به مجالس آتی دوره رضاشاه راه پیدا کردند، دیگر نسبتی با نمایندگی مردم کشور نداشتند و بلکه حضور خود در بهارستان را وام‌دار و مدیون اراده دربار رضاشاه پهلوی بودند و هر آن که را که دربار پهلوی تأیید و اراده می‌کرد، به عنوان نماینده حوزه‌های انتخابیه گوناگون راهی مجلس می‌شد و به تبع آن، هر گونه رأی مثبت و احیاناً منفی آنان به لایح، طرح‌ها و برنامه‌های ارجاع شده به مجلس، فقط و فقط، در مسیر خواست و اراده بی‌اما و اگر رضاشاه، صورت عملی به خود می‌گرفت. در چنین شرایطی هم بود که هم نخست‌وزیران وقت و هم تمامی اعضای هیئت وزیران دولت، طبق اراده و اوامر مولوکه نصب و با قیام و فرمود بی‌حرف‌وحدید مجلس نشینان، به اصطلاح، رأی اعتماد گرفته، به اداره امور همایونی اشتغال پیدا می‌کردند. بنابراین در دوره رضاشاه، هم مجلس و هم دولت، بی‌آنکه از کمترین اراده آزاد و مستقلی برخوردار باشند، صرفاً مجری فرامین حکومت بودند...»

روحانیت و ایلات، موانع زورمداری رضاخان
امروز رضاخان از آغاز به دست گرفتن زمام امور، درصدد حذف موانع زورمداری خویش درآمد. نخست ایلات و طوایف را مزاحم خود یافت، سپس با دین و روحانیت از در ستیز درآمد و تقریباً سعی کرد تمامی ساختارهایی را که کار را بر او دشوار می‌کند، نابود نماید. دکتر مظفر نامدار، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران در این قفره می‌گوید:

«از نظر من رضاخان از طرف انگلیسی‌ها – که مینسرخ نظم سسکولار بودند- مأموریت داشت مراجع قدرت و اقتدار تاریخی در ایران را از داشته؛ یکی روحانیون و دیگری ایلات. کسانی که برای رضاخان برنامه‌ریزی می‌کردند، بیشترین تلاش خود را برای از بین بردن این مراجع قدرت به کار بردند. ابتدا ایلات را سرکوب کردند، اما وقتنی به مذهب رسیدند، متوجه شدند کار سخت و سنگین است. ملت مسلمان ایران و روحانیت، به همین راحتی تن به حذف و سکوت نمی‌دادند، بنابراین قبل از اینکه به هسته‌های تاریخی، فرهنگی و ارزشی ایران تهاجم کنند، سراغ شکل ظاهری مردم رفتند که یکی از جنبه‌های آن، تغییر لباس مردان

و مسئله حجاب زنان بود... رضاشاه خودش تصمیم‌گیر نبود. برای او تصمیم می‌گرفتند و او باید به ناچار آن کارها را انجام می‌داد. رضاخان مأموریت داشت تا حرمت تمام نمادهای دینی را بشکند. برایش مهم نبود که روش اجرا چگونه باشد؟ خواه از طریق خشونت، خواه با زور و سر نیزه و کشیدن چادر از سر زنان. تنها چیزی که برای او اهمیت داشت، اجرای مأموریتی بود که به او محول شده بود. اگر انجام نمی‌داد پیدا و پنجهان هیئت حاکمه بریتانیا (بالاصح با نظر مساعد وزارت دریداری و مستعمرات و مدام کشورهای خارجی (در درجه اول انگلستان و روسیه تزاری)، مشکلات و گرفتاری‌های فراوانی را از سر گذرانده بود، بسا بحران‌های شدیدتر و جبران‌ناپذیرتری مواجه ساخت. اگر چه سختگیری و فشار روزافزون بر نهادهای شخصیت‌ها و دستاوردهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مشروطه، از همان فردای روز کودتا، آغاز شده و ادامه یافت، اما با انقراض شبه‌قانونی سلسله قاجاریه و نشاندن رضاخان سردار سپه در مقام سلطنت ایران که در واقع کودتایی مضاعف علیه مشروطه و قانون اساسی آن محسوب می‌شد، در ابتدای آن که چندان هم تدریجی نبود، مشروطیت و سیاست‌ورزی مردمسالارانه پارلمانی در چارچوب قانون اساسی، از عرصه سیاسی و اجتماعی ایران رخت برپست. هر چند در دوره ۱۶ساله حکمرانی سرکوبگرانه رضاشاه، نهاد، دستاورد و بلکه نماد اصلی تیرانداختند که ۲۸نفر کشته شدند. شب که صبح شد باز لچاره زیادت‌تر شد. تلگراف کردند از شهرهایی برای شاه حسین قلی‌زاده‌بیت سرهنگ‌دو رئیس شهر بانی. پهلوی دستور داد که مردم را هر طور که هست بیرون و مسجد را خراب کنند، مسجد می‌سازم از اولی بهتر. به رئیس نظمیه اینجا گفت اینجا را، برای روز پنج‌شنبه و جمعه ۲۰نفر از ما را (هشت پلیس و ۲ نظامی، یک سرهنگ و یک سرپاسبان یک و یک ستوان یکم و یک گروهبان یکم) مأمور کردند رفتیم به مسجد، وقتی رسیدیم به مسجد دیدیم همه نشسته‌اند و شیخ بهلول هم بالای منبر موعظه می‌کند. ساعت ۱۲ شب وارد مسجد شدیم. بهلول داشت صحبت می‌کرد. سه چهار نفر هم مثل نواب احتشام و بحر العلوم و حسن اردکانی و حاج سیدابوالحسن افغانی می‌حاضر نشسته بودند. یک دفعه تیراندازی شروع شد و تمام مردم حرکت کردند. ایرج مطبوعی به ما گفت فرار کنید. من به صحن آمدم و تو از صحن نو به دم بست پایین خیابان جلوی گراز سعادت رفتیم. صدای تیر در مسجد بلند شد و تک‌تک بود و بعد پرزور شد و ما رفتیم جلوی دارلسیاده. در را از تو شکستند. آن وقت از در شکسته من با دو نفر وظیفه آن طرف

رفتیم، دیدیم خدا بدهد برکت، نفر هزار هزار نفر فرار می‌کنند. تیر هم بی‌شمار در می‌رفت، همه می‌افتادند این طرف و آن طرف. تا ساعت ۵ صبح مردم را پرت‌وپلا کردند. نواب و حسن اردکانی و بحر العلوم را از منبر صاحب‌الزمان بیرون آوردند و کتف آنها را بستند و بردند... رضا کوه‌سرخي پشت مسلسل بود، این شب حدود دوسه‌هزار نفر را کشتند و بردند بیرون دروازه پایین خیابان در قبرستان بالا خیابان که الان درخت کاشته‌اند، خندق کدندند هر کسی که کشته می‌شد مثل جوال گندم همه را می‌ریختند توی ماشین می‌بردند می‌ریختند توی آن خندق و خاک روی آنها می‌ریختند. روز جمعه کسی را به بارگاه راه نمی‌دادند، هر جای مسجد را که گلوله خورده بود، در دست می‌کردند. بعد از دست کردن اجازه دادند که رفت و آمد بشود...»

جای سردار سپه جز به سر دار نبود!
حکومتی که از سوی روشنفکران وقت مصداق استبداد منور خوانده می‌شد، ملایم‌ترین انتقادات به خویش را نیز بر نمی‌تاقت و اصحاب آن را به زندان، شکنجه و مرگ دلاّت می‌کرد. محمد فرخی یزدی در زمره اینگونه چهره‌ها بود که امپول هوای پزشک احمدی در زندان، به زندگی وی اختامه داد. در «یادداشت‌های سیاسی ایران»، جلد ۱، از انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چنین می‌خوانیم: «فرخی یزدی علاوه بر روزنامه‌نگاری، در قالب شعر نیز به انتقاد از فضای حاکم می‌پرداخت. در پی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، او شعری سرود که برخی از ابیات آن چنین بود:

ما بزگی به حقارت ندهیم
گوش بر حرف سفارت ندهیم
سلطنت را به حقارت ندهیم
چون که ما تن به اسارت ندهیم
لرد کرزن عصبانی شده است
داخل مرثیه‌خوانی شده است
کودتا کردن نرمان دیدیم
آنچه رفتیم‌چو برگردیدیم
در روزگاری که رضاشاه به هر بهانه، دستور توقیف مطبوعات را می‌داد، روزنامه‌هایی که مسئولیت اداره آن با فرخی یزدی بود هم از گزند توقیف مصون نماند. وی با سرودن بیثی، این آزادی‌پوشایی را به نقد کشید:
هر روز بی‌محاکمه توقیف می‌کنند
کار به جایی رسید که مخالفت فرخی بارضاخان
سردار سپه عیان شد. به اعتقاد او، اگر قانون مشروطه، رعایت می‌شد، رضاخان باید محاکمه و اعدام می‌شد، نه اینکه بر مردم حکومت کند:
بود اگر جامعه‌بیدار درین دار خراب
جای سردار سپه جز به سر دار نبود»

دادگستری قزاق، به‌مثابه ابزار سرکوب
قزاق در طول حکومت خویش بنا داشت تا به رفتارهای خشونت‌بار و ارباب‌گر خویش، لباس قانون بپوشاند. هم از این روی تشکیلات دادگستری را مأمور کرد تا بسترهای این امر را فراهم سازد. در مقالی بر تازنامی مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تلاش‌های علی‌اکبر آبر برای قانونی‌ساختن زورمداری رضاخان به ترتیب پی آمده تحلیل شده است:

«با فروکش کردن بحران‌های ناشی از جنگ جهانی اول، امید می‌رفت راه تحقق آرمان‌های مبنایی قوامی خواهدی، برقراری حکومت قانون هموار شود، ولی با روی کار آمدن رضاشاه، به زودی معلوم شد تمامی ارکان و نهادهای قوای سه‌گانه، باید در خدمت تمرکز قدرت سیاسی قرار گیرند. شیوه‌ای را که رضاخان برای اداره کشور در پیش گرفت، طرفدارانش به استبداد منور تفسیر کردند و در چنین وضعیتی شاه، درباریان، دولت، شهربانی و افراد متنفذ بودند که قضات را در فشار می‌گذاشتند تا آرای فرمایشی صادر کنند. این در حالی بود که برخی از قضات، همچنان استقلال رأی خود را محترم می‌شمرند و تن به اجبار نمی‌دادند. دولت نیز با توجه به اصول ۸۱ و ۸۲ قانون اساسی، اجازه نداشت به طور قانونی ایشان را از منصب قضاوت خلع کند یا محل مأموریت‌شان را تغییر دهد. برای اثر کردن این اصول، با ابتکار علی‌اکبر آبر، روز ۲۶ مرداد ۱۳۱۰، اجازه نداشتیم قانون اساسی در ۵ماده وضع شد. ماده مأموریت قضات، متخلف با اصل مذکور نیست. به باور ابراهیم خواجه‌نوری از نویسندگان و منتقدان است؛ تأثیر همین یک ماده واحده در همین یک ماده سست گردید! این رجل سیاسی متبلفه نیست... ولی داور برای تثبیت استبداد، به این کنفا نکرد و در ماده سوم همین قانون مقرر کرد: قضاتنی که با رعایت سنده اول این قانون، محل مأموریت آنها تبدیل شده و از قبول مأموریت امتناع نمایند، متعرد محسوب شده و در محکمه نظامی تعقیب و مطابق نظام‌نامه وزارت عدلیه مجازات خواهند شد... بدین گونه این قانون، در خدمت تثبیت دیکتاتوری قرار گرفت. چنین رویه‌ای تا پایان سلطنت رضاشاه ادامه یافت و در پرونده‌هایی که حکومت نظر خاصی درباره آنها داشت، استقلال دستگاه قضا از دست رفت...»

^[1] در رضاخان در دوران فرماندهی گروهان ۶۰ تیر

^[2] در رضاخان در دوران فرماندهی گروهان ۶۰ تیر

^[3] در رضاخان در دوران فرماندهی گروهان ۶۰ تیر